

تأملی بر الگوهای تأثیرگذار زبان‌شناسی شناختی در مطالعات میان‌رشته‌ای با تأکید بر واژه قرآنی «شاکله»

قاسم درزی*

احد فرامرز قراملکی**، مهین‌ناز میردهقان***

چکیده

زبان‌شناسی شناختی یکی از علوم نوپدید میان‌رشته‌ای است که به اصول ساختاری زبان از منظر شناخت انسانی می‌نگرد. آگاهی بر الگوهای شناختی زبان می‌تواند فرایند تحقق گفت‌وگوی میان‌رشته‌ای را تسهیل کند. سه الگوی تأثیرگذار در این علم عبارت‌اند از: «نگرش دائرةالمعارفی به معرفت»، «طرح‌واره‌های تصویری»، و «استعاره». در این میان، استعاره اهمیت ویژه‌تری دارد و به‌منزله محوری که دو الگوی دیگر پیرامون آن قرار دارند در نظر گرفته شده است. استعاره به‌هم‌راه دو الگوی دیگر می‌تواند به‌منزله باب ورود به مباحث میان‌رشته‌ای در نظر گرفته شود. کلام به‌وسیله آن‌ها ظرفیت ویژه‌ای برای طرح مباحث میان‌رشته‌ای به‌دست می‌آورد. از این منظر، بررسی تفاسیر مختلف از واژه قرآنی «شاکله» حاکی است که ظرفیت میان‌رشته‌ای بالای این واژه به‌دلیل وجود الگوهای شناختی پیش‌گفته در آن است. تفسیر این واژه به «طریقت»، «توان و طاقت»، «طبیعت»، و «حال و ملکه» امکان پژوهش در رشته‌هایی از جمله جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، و فلسفه را پدید آورده است.

کلیدواژه‌ها: قرآن کریم، شاکله، مطالعات میان‌رشته‌ای، زبان‌شناسی شناختی، طرح‌واره‌های تصویری، نگرش دائرةالمعارفی به معرفت، استعاره.

* استادیار قرآن و حدیث، دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول)، gh_darzi@sbu.ac.ir

** استاد فلسفه، دانشگاه تهران، ghmaleki@ut.ac.ir

*** دانشیار زبان‌شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، M_Mirdehghan@sbu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۳/۱۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۵/۲۲

۱. مقدمه

در دوران ما، مطالعات میان‌رشته‌ای مهم‌ترین رویکرد برای اجتناب از آسیبِ تقلیل‌انگاری و تحویل‌انگاری (reductionism) در پژوهش معرفی شده است. با نگرشی چندوجهی به پدیده‌ها می‌توان ابعاد و زوایای مختلف آن‌ها را مدنظر قرار داد. در این صورت است که فهمی جامع از پدیده‌ها به دست می‌آید و حل مسائل علمی با ابزارهایی فراتر از ابزارها و روش‌های یک رشته خاص پی گرفته می‌شود، اما دستیابی به این مهم به راحتی امکان‌پذیر نیست و متضمن برقراری ارتباط صحیح میان رشته‌هایی است که چهارچوب‌هایی کاملاً متمایز دارند. برقراری چنین ارتباطی متضمن بهره‌بردن از الگوهای متناسب با مطالعات میان‌رشته‌ای است. این الگوها می‌توانند معرفتی، روشی یا زبانی باشند (برای آشنایی با این الگوها بنگرید به درزی، ۱۳۹۳). الگوهای زبانی به دلیل ارتباط مستقیمشان با زبان مهم‌ترین این الگوها در برقراری گفت‌وگوی میان‌رشته‌ای به حساب می‌آیند. الگوهای زبانی مختلفی می‌توانند به مطالعات میان‌رشته‌ای یاری رسانند (درزی و پاکتچی، ۱۳۹۳). نگاه‌های شناختی به مطالعات میان‌رشته‌ای نیز از جدیدترین مطالعاتی محسوب می‌شود که تلاش اصلی آن‌ها بر تبیین شناختی گفت‌وگو و پیوند میان‌رشته‌ای متمرکز است. تاکنون دو پژوهش خوب در این زمینه منتشر شده است: برومی (Bromme, 2000: 115) بر آن است تا تبیینی روان‌شناسانه از شناخت میان‌رشته‌ای ارائه دهد. او در این پژوهش می‌خواهد با تمرکز بر فرایند مواجهه میان ساختارها و منظرهای متفاوت از دانش به تجزیه و تحلیل میان‌رشته‌ای بپردازد؛ اما نیکیتینا (Nikitina, 2005: 389-425) در تحلیل فرایند شناختی میان‌رشته‌ای، با استفاده از مدل گفت‌وگویی میخائیل باختین، مراحل سه‌گانه‌ای را برای تحقق پیوند میان‌رشته‌ای مطرح می‌کند. برومی بر ابعاد روان‌شناختی شناخت میان‌رشته‌ای تمرکز دارد و نیکیتینا نیز فرایند شناختی موردنظرش را براساس مدل گفت‌وگویی باختین طراحی کرده است. بنابراین، هیچ‌یک از این پژوهش‌گران برای ارائه تبیین شناختی از میان‌رشته‌ای به ویژگی‌های مندرج در زبان‌شناسی شناختی توجه نداشته‌اند.

زبان‌شناسی شناختی از مهم‌ترین علوم میان‌رشته‌ای است که الگوهای بسیار مؤثری برای این مهم در خود جای داده است. تبیین خوبی که این دانش از زبان و ذهن ارائه می‌دهد می‌تواند پژوهش‌گر را به زوایای مختلف اندیشه و زبان مسلط کند تا با استفاده از آن راه‌های برقراری ارتباط میان‌رشته‌ای میسر شود.

یکی از مواضعی که زبان‌شناسی شناختی می‌تواند کمک مؤثری به مطالعات میان‌رشته‌ای کند مطالعات قرآنی است. مطالعات قرآنی به دلیل محوریت متن قرآن در آن‌ها ظرفیت

خوبی برای روی آوردهای زبانی به حساب می‌آید؛ همین امر موجب شده است که پیوند خوبی میان مطالعات قرآنی و علوم زبانی در دوران معاصر برقرار شود (برای مثال بنگرید به ایزوتسو، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱؛ قائمی‌نیا، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰). غالب آثار موجود در این حوزه نگاهی درجه‌اول^۱ به مطالعات قرآنی و علوم زبانی داشته‌اند، اما اشکالات و نقایص روشی متعددی که در این آثار وجود دارد ضرورت نگرشی درجه‌دوم به آن را ایجاب می‌کند. علوم زبانی می‌تواند الگوهای تأثیرگذاری را برای بهبود روند پژوهش میان‌رشته‌ای ارائه کند. در این زمینه، زبان‌شناسی شناختی سه ویژگی بسیار مهم را در خود جای داده است: «نگرش دائرةالمعارفی به معرفت»، «طرح‌واره‌های تصویری»، و «استعاره». در نظر گرفتن این سه ویژگی و کاربرد آن‌ها می‌تواند فرایند برقراری ارتباط میان‌رشته‌ای را تسهیل کند و ابزاری باشد برای ایجاد پژوهش میان‌رشته‌ای پویا.

بررسی نمونه‌محور این موارد پیرامون واژه قرآنی «شاکله» در آیه ۸۴ سوره‌ی اسراء نیز حاکی است که وجود سه ویژگی بیان‌شده موجب شده است ظرفیت طرح مباحث میان‌رشته‌ای در آن ایجاد شود. مفسران در دوره‌های گوناگون با توجه به همین ویژگی‌ها توانسته‌اند این آیه را محمل طرح مباحث میان‌رشته‌ای خود قرار دهند. مفسران طی تاریخ تفسیر با بیان نظریات گوناگونی چون «طریقت»، «توان و طاقت»، «طبیعت»، و «حال و ملکه» برای واژه «شاکله» امکان طرح مباحث گوناگون در علوم روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، فلسفه، و عرفان را فراهم کرده‌اند. به نظر می‌رسد که چنین ظرفیتی در این آیه به دلیل وجود ویژگی‌های مهم شناختی‌ای باشد که در آن جای گرفته است. علم و احاطه به این ویژگی‌ها مسیر را برای پژوهش‌گر میان‌رشته‌ای هموارتر می‌سازد و او را قادر می‌کند تا با در نظر داشتن مسائل پیچیده و چندوجهی از مفاهیم والای قرآنی در مطالعات میان‌رشته‌ای بهره‌بردار.

برای دستیابی به این هدف ابتدا به علم زبان‌شناسی شناختی می‌پردازیم و سپس با استفاده از سه الگوی «نگرش دائرةالمعارفی به معرفت»، «طرح‌واره‌های تصویری»، و «استعاره» و با محوریت «استعاره» چگونگی تأثیرگذاری زبان‌شناسی شناختی در مطالعات میان‌رشته‌ای را تبیین می‌کنیم. در فرایند این بررسی و هم‌چنین در سرانجام آن نیز با در نظر داشتن واژه قرآنی «شاکله» به صورت نمونه‌محور تأثیر زبان‌شناسی شناختی در مطالعات میان‌رشته‌ای را نمایش خواهیم داد.

۲. زبان‌شناسی شناختی

زبان‌شناسی شناختی که در اواخر قرن بیستم ظهور کرده است به مطالعه زبان، سیستم‌های

مفهومی، شناخت انسانی، و تفسیر عمومی معنا می‌پردازد (Fauconnier, 2006). افراد بسیاری مانند تالمی (Len Talmy)، لانگاکر (Ronald Langacker)، لیکاف (George Lakoff)، و فیلمور (Fillmore) از جمله بنیان‌گذاران زبان‌شناختی شناختی به حساب می‌آیند. البته هریک از این افراد رویکرد خاصی به این رشته داشته‌اند و از منظرهای مختلفی به آن نگریسته‌اند: تالمی بر ریخت، تئوری گشتالتی، و شالوده این رشته تمرکز داشت؛ لانگاکر چهارچوب قواعد شناختی را ترسیم کرد؛ لیکاف بر استعاره و نمونه‌های اولیه در این حوزه تمرکز کرده بود؛ و فیلمور نیز بر قالب معناشناسی شناختی توجه داشت (همان).

قید «شناختی» برای زبان‌شناسی این دیدگاه را به‌نمایش می‌گذارد که اصول ساختار زبانی باید منعکس‌کننده معارفی باشد که درباره شناخت انسانی به‌اثبات رسیده است. علوم دیگری هم‌چون روان‌شناسی، هوش مصنوعی، عصب‌شناسی شناختی، و فلسفه نیز به بیان چنین معارفی در ارتباط با شناخت انسانی می‌پردازند (Evans et al., 2007: 5). این سخن بدان معناست که زبان به‌جای آن‌که فقط به احکام زیبایی‌شناسانه پردازد باید انعکاس‌دهنده شناخت‌هایی باشد که درباره اندیشه انسان وجود دارد (ibid).

یک اصل اساسی در زبان‌شناسی شناختی این است که مفاهیم به‌شکل واحدهای جداافتاده (atomic) و ایزوله در ذهن قرار ندارد، بلکه فقط به‌وسیله بافت (context) ساختارهای معرفتی پیش‌فرض در ذهن درک می‌شود. عمومی‌ترین اصطلاح برای این ساختار معرفتی پیش‌فرض قلمرو (domain) است. لانگاکر و لیکاف برای ساختار نظری مشابهی این اصطلاح را به‌کار برده‌اند (Clausner and Croft, 1999: 2). یک اصل اساسی دیگر که معناشناسی شناختی بر آن استوار شده عبارت است از توجه به ارتباط بین تحقق معنایی در ذهن و دنیایی که کاربران زبان آن را تجربه می‌کنند. با توجه به این اصل، ذهن در خلق ساختار، مفهوم‌سازی‌ها، یا تفسیرهایش از تجربه‌های کاربران زبان در جهان خارج مشارکت‌کننده‌ای فعال است و به طرق مختلف عمل می‌کند. از همین‌روست که تاکنون تحقیقات بسیاری در معناشناسی شناختی براساس فرایندهای مفهوم‌سازی و عملیات‌های تفسیر صورت گرفته است (ibid: 2, 3).

لیکاف استعاره، مجاز، و تحولات طرح‌واره تصویری را به‌منزله گونه‌هایی از فرایندهای مفهوم‌سازی مطرح می‌کند (ibid: 3). بنابراین، ما در این جا با سه مقوله کلیدی سروکار داریم: مفهوم (concept) که واحدی ذهنی است؛ قلمرو که دانش پیشینی (یا زمینه‌ای) برای نمایش مفاهیم است؛ و تعبیر (construal) که عبارت است از فرایندی که تجربه شخص در جهان خارج به‌وسیله آن به طرق گوناگون درک می‌شود (ibid). این سه مقوله در گفتار

شناخته شده‌ترین معناشناسان شناختی به وضوح دیده می‌شود. لانگاکر، لیکاف، و فیلمور، هر سه، با کمی اختلاف تعبیر از این سه مقوله بهره جستند (ibid: 4).

به نظر می‌رسد که نگرش دائرةالمعارفی (encyclopedic approach) [درمقابل نگرش واژگانی (linguistic approach)] به این معناست که موجب می‌شود در زبان‌شناسی شناختی به جای معنایی متعین و مشخص با فرایند مفهوم‌سازی روبه‌رو باشیم و سه مقوله مفهوم، زمینه، و تعبیر در کنار هم مدنظر باشند و در پی آن‌ها نیز مواردی چون استعاره و طرح‌واره‌های تصویری مطرح شوند.

در مطالعات میان‌رشته‌ای نیز واژگان و نوع نگرش به آن‌ها بسیار مهم و تأثیرگذار است؛ اگر با رویکردهای سنتی با واژگان روبه‌رو شویم و آن‌ها را دارای معنایی متعین و ثابت بپنداریم، در مواجهه با تغییر معنایی نیز به تأویل‌های دور دست خواهیم زد؛ اما با این رویکردهای نوین به واژگان افق‌های جدیدی به روی پژوهش‌گران گشوده شده و امکان استفاده‌های معرفت‌شناختی فراهم شده است. آشنایی با ویژگی‌های شناختی زبان به خوبی توجیه‌کننده رویکردهای مختلف و کاملاً متمایز به یک واژه است؛ رویکردهایی که عمدتاً به علت مواجهه میان‌رشته‌ای کاربران زبان با واژگان است.

باتوجه به این مطالب، با تأکید بر سه مقوله مهم شناختی یعنی نگرش دائرةالمعارفی به معنا، استعاره، و طرح‌واره‌های تصویری به تبیین چگونگی برقراری ارتباط میان‌رشته‌ای می‌پردازیم. در این مسیر بررسی نمونه‌محور واژه «شاکله» در قرآن کریم و تبیین مواجهه میان‌رشته‌ای مفسران با آن می‌تواند به فهم بهتر این مطلب کمک شایانی کند.

۳. نمایش دائرةالمعارفی معنا

یکی از اصول اساسی در زبان‌شناسی شناختی آن است که ساختار معنایی سرشتی دائرةالمعارفی دارد. به این معنا که مفاهیم زبانی نمایش‌گر بسته‌های منظم معنایی نیستند، بلکه آن‌ها نقطه‌های دسترسی (points of access) به منابع گسترده‌ای از دانش‌اند که در ارتباط با یک مفهوم خاص یا گستره مفهومی قرار دارند (Langacker, 1987). همین امر موجب می‌شود که بتوان باتوجه به زمینه موردنظر به انتخاب معنایی خاص از طیف معنای واژه دست زد. در مورد واژه «امن» (safe) می‌توان این موضوع را به خوبی مشاهده کرد؛ توضیح آن که در سه جمله «کودک امن است»، «ساحل امن است»، و «بیل امن است» در این زمینه، معنای جمله اول این است که به کودک آسیبی رسیده نمی‌شود؛ اما جمله دوم به این معنا نیست که به ساحل آسیبی رسیده نمی‌شود. درحقیقت، ساحل جایی است که در آن خطر آسیب‌رسیدن

به کودک کاهش یافته است. جمله سوم نیز به این معنا نیست که به بیل آسیبی نمی‌رسد، بلکه به این معناست که بیل به کودک آسیبی نمی‌رساند. این نشان می‌دهد که یک خصیصه ثابت یگانه در انتساب «امنیت» به کودک، ساحل، و بیل وجود ندارد. بنابراین، برای فهم مقصود گوینده شناخت دائرةالمعارفی خود را درباره کودک، ساحل، و بیل و هم‌چنین شناخت خود را از آنچه معنای «امنیت» می‌پنداریم در نظر می‌گیریم، سپس معنایی را که با زمینه گفتار موردنظر مناسب است انتخاب می‌کنیم (Fauconnier and Turner, 2002).

بنابراین، در نگرش دائرةالمعارفی بخش‌های واژگانی نقطه‌های دست‌رسی به دانش دائرةالمعارفی به حساب می‌آیند و واژگان به‌شکلی گزینشی امکان دست‌رسی به بخش‌های مشخصی از یک شبکه وسیع از شناخت دائرةالمعارفی (و جامع) را فراهم می‌کنند (Evans et al., 2007: 12)؛ همین امر نیز موجب می‌شود که شناخت دائرةالمعارفی شناختی پویا (dynamic) شود. با وجود این که معنای مرکزی واژه تقریباً ثابت است، معرفت دائرةالمعارفی، که هر واژه دست‌یابی به آن را فراهم می‌کند، پویاست (ibid). پویایی مفهوم‌سازی در این جا موجب می‌شود که آشکارسازی معنای یک فرایند زمانی میسر شود؛ فرایندی که موجب می‌شود معنا با تفاوت فرایندها متفاوت شود (Langacker, The Conceptual Basis of Grammatical Structure: 2). تفاوت دو عبارت زیر به‌خوبی نمایش‌گر پویایی معنای موردنظر ماست: ۱. برخی از لباس‌های گران‌قیمت دیدنی در چمدان بودند؛ ۲. در چمدان برخی از لباس‌های گران‌قیمت دیدنی بودند (ibid). در این دو مثال، با وجودی که کلمات یکسانی به‌کار رفته است و به‌ظاهر نیز باید معنای یکسانی از آن انتظار داشت، اما منظر متفاوت کاربر زبان موجب شده است معانی متفاوتی از آن به‌دست آید. در مثال اول تأکید اصلی مخاطب بر «لباس‌ها» است، اما در مثال دوم آن‌چه اهمیت دارد «چمدان» است. در این عبارات پویایی مفهوم‌سازی، که ناشی از شناخت دائرةالمعارفی است، به‌خوبی مشهود است.

در این جا نگرش دائرةالمعارفی به معنا موجب می‌شود که معنای موردنظر برای واژگان را با توجه به زمینه گفتار موردنظرمان انتخاب کنیم. چنین انتخابی کاملاً غیرارادی و شناختی است. در حقیقت، آن‌چه در دریافت ما از واژگان تأثیری جدی دارد منظر ما درباره آن واژه است و منظرهای مختلف موجب ادراکات مختلفی از واژه می‌شود. هرچه قدر ابهام (fuzzy) معنایی در واژه بیش‌تر باشد، تأثیر منظرها در ادراک بیش‌تر می‌شود.

نگرش دائرةالمعارفی سبب می‌شود که دو مقوله ابهام (ambiguity) و غرابت (curiosity) برای کلام معنا دار شوند. به اعتقاد برومی، این دو مقوله هسته مرکزی میان‌رشته‌ای را تشکیل

می دهند (Bromme, 2000: 118). درحقیقت، گوناگونی معنایی سیستم‌های دانش از طریق این دو جزء معنادار می‌شوند (ibid). به عبارت دیگر، در مطالعات میان‌رشته‌ای زمینه بارز و قوی موجود در ذهن خوانش‌گر متن می‌تواند امکان ادراک میان‌رشته‌ای را برای او پدید آورد. اگر زمینه حاکم بر ذهن خوانش‌گر از گفتمانی غیر از گفتمان حاکم بر متن تبعیت کند، ادراک میان‌رشته‌ای محقق خواهد شد. بنابراین، در مطالعات میان‌رشته‌ای به دنبال برقراری ارتباط میان ساختارهای مفهومی متفاوتی هستیم (ibid). البته باید توجه داشت که این اختلاف گفتمانی مقوله‌ای تشکیکی و نسبی است؛ به این معنا که حتی درون یک گفتمان نیز، با وجود منظرهای متفاوت به یک پدیده، می‌توان اختلاف گفتمانی را برای آن مفروض دانست. بنابراین، ادراک میان‌رشته‌ای درون یک گفتمان نیز امکان‌پذیر خواهد بود، اما چنین شکلی از میان‌رشته‌ای نمی‌تواند به قوت میان‌رشته‌ای‌های برون‌گفتمانی باشد. این ساختارهای مفهومی نیز براساس نگاه دایره‌المعارفی، که به یک واژه وجود دارد، شکل می‌گیرد. از طریق همین دیدگاه‌های متفاوت درباره یک مفهوم است که می‌توان زمینه را برای ایجاد فهم مشترک و گفت‌وگو میان رشته‌های مختلف فراهم کرد.

درباره واژه شاکله نیز می‌توان چنین چیزی را به خوبی مشاهده کرد: مفسران با زمینه‌ها و گفتمان‌های کاملاً متفاوت با این آیه روبه‌رو شده‌اند و معانی متفاوتی را از آن ادراک کرده‌اند.^۲ این ادراک‌های کاملاً متفاوت به خوبی با نگرش دایره‌المعارفی به معنا توجیه‌پذیر است. چنین نگرشی ظرفیت و امکان ایجاد گفت‌وگوی میان‌رشته‌ای حول واژه شاکله را پدید آورده است. بنابراین، یکی از عوامل مهم برای ادراک میان‌رشته‌ای داشتن زمینه و منظری متفاوت با منظر متن موردنظر است. در این صورت است که نگرش دایره‌المعارفی به معنا امکان آن را پدید می‌آورد. یکی دیگر از ویژگی‌هایی که فرایند شناخت را در مطالعات میان‌رشته‌ای تحت تأثیر قرار می‌دهد طرح‌واره‌های تصویری است.

۴. طرح‌واره‌های تصویری

زبان‌شناسانی چون لیکاف، ترنر، و جانسون درباره طرح‌واره‌های تصویری (image schemas) بحث کرده‌اند. طرح‌واره‌های تصویری یک ساخت نظریه زبان‌شناسانه‌اند و واقعیتی روان‌شناسانه دارند (Clausner and Croft, 1999: 13) و تلاش بسیار مهمی‌اند برای مرتبط کردن ساختار مفهومی با سرشت ادراکی بشر (Evans et al., 2007: 10). طرح‌واره‌های تصویری مواردی چون فضا (space) (از قبیل: بالا - پایین، جلو - عقب، چپ - راست، و دور

– نزدیک)، ظرف (container) (از قبیل: درون – بیرون، سطح، پر – خالی، و محتوا)، و نیرو (force) (از قبیل: تعادل، متقابل، و انسداد) را در بر می‌گیرد (Clausner and Mandler, 1992: 591; Croft, 1999: 15). مفاهیمی که به نظر می‌رسد از ساختار ادراکی مشتق شده‌اند. تحلیل مفهومی طرح‌واره‌های تصویری نشان می‌دهد که آن‌ها بازتوصیف ساختار فضایی یا ساختار حرکتی‌اند که در درجه اول از بینایی، لامسه، و کنش‌های فردی منتزع شده‌اند. بنابراین، طرح‌واره‌های تصویری را می‌توان با عبارت «بازنمایی‌های پویای تشابهی از کنش‌ها و روابط فضایی» تعریف کرد (Mandler, 1992: 591).

جنبه جذاب طرح‌واره تصویری این است که مبنایی طبیعی را برای بازنمایی‌های نمادین فراهم می‌کند. در واقع، طرح‌واره تصویری برای نمایش معنایی خود به چیز دیگری نیاز ندارد و معنای آن در ساختار خودش نهفته است (ibid: 592). پس، آنچه طرح‌واره‌های تصویری را مهم می‌کند کیفیت انتقال معنا از سوی آن‌هاست. با توجه به این که هر یک از این طرح‌واره‌های تصویری مفاهیم متعددی را ذیل خود جای داده‌اند، یک قلمرو معنایی (domain) مستقل تشکیل می‌دهند و می‌توان آن را حوزه‌های طرح‌واره‌ای تصویری (image schematic domains) نامید (Clausner and Croft, 1999: 16). کاربرد طرح‌واره‌های تصویری در حوزه‌هایی است که نگرش انتزاعی در آن‌ها غلبه دارد و فقدان کاربردهای تصویری در آن‌ها دیده می‌شود، اما در مقابل حوزه‌هایی که تصویری‌اند مجسم (embodied) به حساب می‌آیند (cited ibid: 14)؛ برای مثال، وقتی که خوبی را با تصویر «بالا» و بدی را با تصویر «پایین» تصویر می‌کنیم (Lakoff and Johnson, 1980: 128) با یک طرح‌واره تصویری روبه‌رویم که فهمی تجسّمی از خوبی و بدی برای ما پدید می‌آورد و مفهوم انتزاعی خوبی و بدی را با تجربیات ما گره می‌زند. همین امر نیز موجب می‌شود درک بهتری از آن پدیده برای ما به دست آید. مشخص است که وقتی این ادراک تجربی به چهارچوب‌های زبان علمی نزدیک‌تر باشد امکان پدید آمدن ارتباط میان‌رشته‌ای بیش‌تر خواهد شد.

در مثالی دیگر برای طرح‌واره‌های تصویری می‌توان به تشبیه «زندگی» به «ظرف» اشاره کرد، مانند: «من یک زندگی کامل داشته‌ام» (I have had a full life)، «زندگی برای او خالی (بیهوده) است» (life is empty for him)، و «زندگی او شامل حجم زیادی از غم و اندوه است» (برای مثال‌های بیش‌تر بنگرید به ibid: 127). در این مثال‌ها نیز با تشبیه زندگی به ظرف توانسته‌ایم مفهوم انتزاعی زندگی را با ادراکی تجربی چون «ظرف» گره بزنیم و از ورای آن به درک بهتری از زندگی دست یابیم. در حقیقت، در این جا از تجربیات ادراکی ما

درباره بسیاری از مفاهیم بنیادی برای مفهوم‌سازی استفاده می‌شود. طرح‌واره‌های تصویری با ایجاد مفاهیم استعاری ظرفیت شناخت میان‌رشته‌ای را پدید می‌آورند. به عبارت دیگر، استعاره‌ها، که از مهم‌ترین مَحمل‌های تحقق شناخت میان‌رشته‌ای‌اند، در بسیاری موارد مبتنی بر طرح‌واره‌های تصویری‌اند.

برای مثال، در آیه ۸۴ سورهٔ اسراء از مفهوم بنیادی - ادراکی «استعلا» برای مفهوم‌سازی افعال فردی و کم‌وکیف آن استفاده شده است. آنچه ما را از «شاکله» به «طریقت» منتقل می‌کند درحقیقت همین طرح‌وارهٔ تصویری است؛ توضیح آن‌که در آیه «كُلُّ يَعْمَلُ عَلٰی شَاكِلَتِهٖ» از حرف اضافهٔ «علی» برای تبیین «شاکله» استفاده شده است. این‌که گفته شود «هرکس بر روی شاکلهٔ خود عمل می‌کند» گویای این مطلب است که از طرح‌وارهٔ تصویری بالا - پایین برای مفهوم‌سازی بهتر شاکله بهره جسته‌ایم، طرح‌وارهٔ تصویری که مفهوم طریقت را برای ما پرداخته می‌کند. بنابراین، می‌توان مدعی شد مفسرانی که معنای طریقت را برای شاکله در نظر گرفته‌اند، ناخودآگاه براساس این طرح‌وارهٔ تصویری حکم می‌کنند و عمل کرده‌اند، حکمی که نتایجی میان‌رشته‌ای دربر داشته و به‌خوبی توانسته است ارتباط مباحث قرآنی را با مفاهیم فلسفی برقرار کند.^۳

توجه به این نکته ضروری است که طرح‌واره‌های تصویری نقش مهمی در استعاره بازی می‌کنند (Clausner and Croft, 1999: 25) و در غالب موارد نیز کلامی استعاری را پدید می‌آورند. بنابراین، می‌توان غالب طرح‌واره‌های تصویری را استعاره به حساب آورد، اما بخش اندکی از استعاره‌ها متضمن طرح‌وارهٔ تصویری‌اند. البته خاطر نشان می‌کنیم که نگرش دائرةالمعارفی به معنا نیز جزئی از نگرش استعاری است و بخش مهمی از آن را تشکیل می‌دهد. اینک به دلیل اهمیت استعاره بدان پرداخته‌ایم و نقش آن در مطالعات میان‌رشته‌ای را تنقیح می‌کنیم.

۵. استعاره

استعاره به معنای نگاشت بین حوزه‌ای (cross-domain) در سیستم مفهومی است (لیکاف، ۱۹۹۳) و در اصطلاح دقیق آن مجموعه‌ای از نگاشت‌ها (mappings) است میان حوزهٔ مبدأ (source domain) و حوزهٔ هدف (target domain) که به‌شکلی کامل از منظر آن فهمیده می‌شود (Lakoff, 1993; Langacker, The Conceptual Basis of Grammatical Structure: 2; Machamer and Silberstein, 2002: 114). بنابراین، کنه و اساس استعاره

فهمیدن و تجربه یک چیز از منظر چیزی دیگر است (Lakoff and Johnson, 1980: 125). در استعاره تغییر رمزگانی را شاهدیم؛ یعنی اصطلاحی از حوزه‌ای خاص با رمزگان‌های ویژه خود خارج شود و در حوزه دیگری با رمزگان‌های متمایز با خود و متفاوت با حوزه اول به کار رود؛ چنین تغییری لازمه تحقق یک استعاره است.

البته چنین انتقالی خودبه‌خود صورت نمی‌پذیرد و باید موقعیت مناسب آن فراهم شود. موقعیت برای استفاده از استعاره زمانی فراهم می‌شود که دو قلمرویی که انتقال میانشان صورت می‌گیرد بتوانند در ارتباط با یکدیگر باشند؛ چه این ارتباط به‌وسیله شباهت خصوصیات ظاهری آن‌ها باشد و چه به‌وسیله شباهت روابط خویشاوند آن‌ها باشد (Gentner, 1983: 70-155). تشبیه نیز مبنایی برای استعاره به حساب می‌آید و لازمه تحقق استعاره برقراری ارتباط تشبیهی میان دو حوزه مختلف است. ارتباط تنگاتنگ تشبیه و استعاره را می‌توان با این مثال تبیین کرد: «مغز سخت‌افزاری است که کودک تدریجاً نرم‌افزار مناسبش را توسعه دهد». در این مثال تشبیهی میان پردازش‌گر اطلاعات در کامپیوتر و رشد شناختی کودک صورت گرفته است (Machamer and Silberstein, 2002). این مثال کاملاً به‌شکلی استعاری بیان شده است؛ البته استعاره‌ای که به‌خوبی دربردارنده یک تشبیه است؛ یعنی «سخت‌افزار» و «نرم‌افزار» که متعلق به حوزه «کامپیوتر» هستند در حوزه‌ای کاملاً متمایز، یعنی علوم شناختی، به کار رفته‌اند؛ آن‌هم بدون این‌که در ظاهر عبارت اشاره‌ای به این تغییر شده باشد. بنابراین، آن‌چه چنین استعاره‌ای را معنادار می‌کند شباهتی است که میان کامپیوتر و مغز انسان وجود دارد. این مثال به‌خوبی به ارتباط تنگاتنگ و هم‌چنین پیشینی بودن تشبیه برای استعاره اشاره دارد.

باید توجه داشت که این انتقال‌ها و نگاشت‌ها هر روز در زندگی ما اتفاق می‌افتند و این‌گونه نیست که به حوزه خاصی هم‌چون علوم ادبی اختصاص داشته باشند (Lakoff and Johnson, 1980; Lakoff, 1993). همین رواج کاربردهای استعاری در زندگی روزمره موجب می‌شود که معنای استعاره نیز به‌شدت به فرهنگ و تجربیات پیشین افراد گره خورده باشد و از آن متأثر باشد. در نتیجه، نمی‌توان انتظار داشت که فرهنگ‌های مختلف معانی یکسانی از استعاره‌ها ادراک کنند؛ برای مثال، در استعاره «عشق یک کار هنری مشارکتی است» (love is a collaborative work of art) ممکن است معنای کاملاً متفاوتی از یک عاشق‌پیشه اروپایی قرن بیستمی و یک اسکیموی گرینلندی در زمان مشابه برداشت شود. هم‌چنین در مثال پیش‌گفته تمایز فرهنگی می‌تواند براساس چگونگی تجربه افراد از «کار» و «هنر» وجود داشته باشد (Lakoff and Johnson, 1980: 130). در این جا

به خوبی می توان پیوند استعاره با نگرش دائرةالمعارفی به معنا را مشاهده کرد؛ با این توضیح که می توان به استعاره ها هم چون دائرةالمعارفی از معانی نگریست که تفاوت های فرهنگی موجب ظهور معانی متفاوتی می شوند. همین موضوع نیز موجب شده است که فیلسوفان علم ادراکات مرتبط با استعاره ها را مدنظر قرار داده باشند و به وسیله آن به پیوند میان رشته های مبادرت کنند.^۴

آنچه اهمیت استعاره را بسیار بیش از آنچه بدان اشاره کردیم می کند، توانایی استعاره ها در تغییر زندگی یا تشکیل زندگی جدید است. استعاره های جدید قدرت آن را دارند که زندگی جدیدی را پدید آورند (ibid: 131). اگر یک استعاره جدید وارد یک سیستم مفهومی شود که ما افعالمان را براساس آن قرار داده ایم می تواند آن سیستم مفهومی و ادراکات و افعال مبتنی بر آن را تغییر دهد. اکثر تغییرات فرهنگی با معرفی استعاره های جدید و زیاد بردن موارد قدیمی تر سر برمی آورند (ibid)؛ برای مثال، می توان به فرایند غربی شدن فرهنگ های جهان اشاره کرد که تا حدودی معلول معرفی استعاره «زمان ثروت است» (time is money) به آن فرهنگ هاست (ibid). در این فرایند نگاه مادی غربی موجب شده است که غالباً در استعاره های مرتبط با زمان نیز از «ثروت» به منزله مبدأ استفاده شود. استعاره ای چون «خرج کردن وقت» نمونه ای از چنین انتقالی است. هم چنین این که در مواجهه با مسائل با استعاره «puzzle» به آن ها بنگریم یا استعاره «chemical». در استعاره پازل مسائل مانند پازل در نظر گرفته می شوند که وقتی حل می شوند به راه حلی دائمی و همیشگی دست یافته ایم. در این جا طوری نگریسته می شود که مسائل به شکل کامل از بین بروند، اما در استعاره کیمیکال مسائل مانند تغییرات شیمیایی ای نگریسته می شوند که بازگشت آن ها به حالت اولیه امکان دارد. بنابراین، راه حل های موقتی و کوتاه مدت برای مسائل وجود دارد و آن ها دوباره به زندگی بازمی گردند. انتقال از استعاره پازل به استعاره کیمیکال تفاوت منظر محسوسی را برای شخص پدید می آورد. مشخص است که این دو نوع استعاره در مورد یک پدیده واحد چه قدر اختلاف منظر ایجاد می کنند و چه قدر می توانند زندگی های متفاوتی را به وجود آورند (ibid).

مسئله اعتقاد به چنین تأثیری برای استعاره آن را از تسهیل کننده معنا به تولیدکننده معانی جدید ارتقا می دهد. با چنین نگرشی می توان در فضای علمی نیز به جای شاهدگرفتن از استعاره ها برای فهم بهتر معانی به تولید علم دست زد. آنچه نقش استعاره ها را در فضای تولید علم منحصر به فرد می کند، ظرفیت قوی انتقال میان رشته ای از سوی آن هاست. این چنین ظرفیت هایی برای استعاره موجب شده است که برخی از میان رشته پژوهان نقش بسیار

مهمی برای آن در فرایند شناخت میان‌رشته‌ای در نظر بگیرند (Bromme, 2000: 129; Nikitina, 2005: 389). به اعتقاد این پژوهش‌گران، استعاره در مطالعات میان‌رشته‌ای به تبیین این مطلب می‌پردازد که نگرش‌های جدید چگونه می‌توانند از تعامل میان منظرهای متفاوت پدید آیند (Bromme, 2000). از طریق استعاره‌ها و ظرفیت خوبی که در آن‌ها نهفته است می‌توان به گفت‌وگوی میان رشته‌های مختلف دست یافت (Nikitina, 2005).

چنین اتفاقی در آیه ۸۴ سوره‌ٔ اسراء و به شکل خاص واژه «شاکله» مشاهده می‌شود؛ نگرش‌ها به واژه شاکله براساس در نظر گرفتن استعاره‌های متفاوتی صورت گرفته است. این نگرش‌های متفاوت نیز ظرفیت آن را به وجود آورده است که بتوان حوزه‌های مختلف میان‌رشته‌ای را با مضامین آیه درگیر کرد و استفاده‌های میان‌رشته‌ای از آن داشت.^۵ باتوجه به این مطلب ضروری به نظر می‌رسد که اندکی دربارهٔ نقش استعاره در زبان علم سخن بگوییم. چنین مطلبی می‌تواند به فهم بهتر تأثیر میان‌رشته‌ای استعاره کمک بسیاری کند.

۱.۵ کاربرد استعاره در علم

همان‌قدر که استعاره نقش برجسته‌ای در ادبیات و زبان محاوره داشته، در علوم تجربی نیز راه‌گشا بوده است. این راه‌گشای بودن به حدی است که بسیاری معتقدند استعاره زبان علم را زایا می‌کند (دباغ، ۱۳۹۳: ۴). زایایی در زبان علم بدین معناست که به وسیلهٔ استعاره و توجه به مشابهت‌ها می‌توان جنبه‌های جدیدی را کشف کرد که پیش‌ازین مورد توجه نبوده است (همان: ۵۵). هم‌چنین می‌توان در مواقعی که زبان علم مبدأ در موضوعی خاص ظرفیت درخور ملاحظه‌ای ندارد با استفاده از علمی که در آن موضوع غنی است و برداشتی استعاری از آن به غنی‌سازی رشتهٔ مبدأ مبادرت کرد. آشکار است که چنین استفاده‌هایی خواسته یا ناخواسته به پژوهشی میان‌رشته‌ای می‌انجامد. بنابراین، یکی از مهم‌ترین الزامات زبان‌شناختی که با آن می‌توان به ارتباط میان‌رشته‌ای صحیح دست یافت استفاده از استعاره‌هاست.

نمونه‌های بسیاری می‌توان شاهد آورد که یک تشبیه به خلق استعاره‌ای کاربردی و تأثیرگذار انجامیده است. از جملهٔ این تشبیه‌ها می‌توان به این موارد اشاره کرد: مقایسهٔ میان اتم و منظومهٔ شمسی؛ میان موج‌های نور، صدا، و آب؛ میان شکافت هسته‌ای و بخشی از یک قطره آب؛ میان هستهٔ اتمی و پوسته‌های الکترونی برون‌هسته‌ای؛ و میان جاذبهٔ الکترواستاتیکی و انتقال گرما (Achinstejn, 1968: 203-205). در هریک از این موارد ارتباط میان رشته‌های مختلف را شاهدیم که برای دستیابی به تولیدی جدید ناچار شده‌اند با هم

همکاری پویایی داشته باشند. از این ارتباطها می‌توان به تولید اصطلاحاتی چون میدان الکتریکی (electric field)، جریان الکتریکی (electric current)، و سیاه‌چاله (black hole) (Martin and Harre, 1982: 100) اشاره کرد. این اصطلاحات در بطن خود حاوی معنای استعاری و همچنین ارتباط میان‌رشته‌ای‌اند. پژوهش‌گر در بررسی اصطلاح «جریان الکتریکی» ناچار است که به ارتباط «مکانیک سیالات» و «برق» پردازد و از استعاره‌ی شیء سیال برای فهم و تولید علم در برق استفاده کند. وجود نگرش دائرةالمعارفی معنا و طرح‌واره‌ای در این مثال‌ها بسیار مشهود است و همین امر نیز ظرفیت استعاری - میان‌رشته‌ای آن‌ها را پُررنگ‌تر کرده است. در چنین زمانی به‌جز مطالعه میان‌رشته‌ای چاره دیگری وجود ندارد. استعاره دو گونه متمایز (distinctive) و غیرمتمایز^۶ دارد و جنبه شناختی و ظرفیت میان‌رشته‌ای را باید در گونه متمایز آن جست. بنابراین، پس از نگاهی اجمالی به استعاره‌های متمایز و غیرمتمایز به بررسی نمونه‌محور این مباحث در آیه ۸۴ سوره اسراء می‌پردازیم.

۲.۵ استعاره‌های «تمایز» و «غیرمتمایز» و نقش آن‌ها در مطالعات میان‌رشته‌ای

استعاره از لحاظ نزدیکی آن به حقیقت و میزان خلط آن با حقیقت به دو گونه «تمایز» و «غیرمتمایز» تقسیم می‌شود. این تقسیم‌بندی و چرایی این که برخی استعاره‌ها بسیار متمایزند می‌تواند فواید معرفت‌شناختی مهمی داشته باشد.

گاهی اوقات رواج و کاربرد فراوان استعاره در زبان تمایز آن با حقیقت را دچار مشکل می‌کند. بنابراین، برخی از آن‌ها به‌خوبی قابل تشخیص‌اند و امکان خلط آن‌ها با زبان روزمره وجود ندارد. درمقابل، استعاره‌هایی نیز وجود دارد که به‌لحاظ کاربرد زیاد آن‌ها در زبان روزمره امکان تمایز آن‌ها با زبان حقیقی به‌راحتی صورت نمی‌پذیرد (Machamer and Silberstein, 2002: 115, 116). زمانی که استعاره به‌وضوح قابل تشخیص است غالباً به‌شکل خاص بیان می‌شود و محتوایی شناختی (cognitive content) دارد. این عملکرد شناختی قوی زمانی به استعاره اختصاص می‌یابد که یک بیان استعاری بتواند معرفت و بینش جدیدی را از طریق تغییر روابط میان اشیا، هم‌چون اصول و فروع موضوعات، پدید آورد (Black, 1993: 35).

چنین خصوصیتی بدان دلیل است که استعاره واکنشی را در مخاطبان پدید می‌آورد که زبان معمولی و حقیقی امکان چنین چیزی را ندارد. از نمونه‌های این مورد می‌توان به «انسان‌های سبز کوچک» (little green men) اشاره کرد که استعاره‌ای است برای زندگی

هوشمندانه فرازمینی. استنباط چنین استعاره‌ای از این عبارت به دلیل کاربرد آن در علم است و نه کاربرد فانتزی آن؛ زیرا در زبان فانتزی چنین معنایی از آن استخراج نمی‌شود، اما در کاربردهای علمی و برای نشان دادن آن‌که راهی علمی برای شناخت طبیعت زندگی فرازمینی وجود ندارد به کار رفته است. بنابراین، عبارتی که در یک زمینه کاربرد معنایی لفظی و فانتزی دارد در زمینه‌ای دیگر معنایی کاملاً استعاری دارد (Machamer and Silberstein, 2002: 116). در این مثال، تغییر اصول و فروع معنای اولیه عبارت را به وضوح مشاهده می‌کنیم که در معنای استعاری کاملاً متحول شده و برای نشان دادن مفهومی متمایز و شاخص به کار رفته است. بنابراین، در کاربردهای استعاری استعاره‌های متمایز نقشی برجسته در ایجاد و تولید جدید و همچنین برقراری پیوند میان حوزه‌های مختلف بازی می‌کنند. البته آن‌چه در بخش پیشین و در ارتباط با «نگرش دائرةالمعارفی به معرفت» و «طرح‌واره‌های تصویری» بیان کردیم به ما می‌آموزد که استعاره‌های غیرمتمایز نیز توان برقراری ارتباط میان‌رشته‌ای را به خوبی دارند و به دلیل کثرت آن‌ها در زبان امکان استفاده بیش‌تری از آن‌ها وجود دارد.

توجه به متمایز و غیرمتمایز بودن استعاره به این دلیل اهمیت دارد که در استعاره‌های غیرمتمایز امکان خودنمایی مواردی چون «نگرش دائرةالمعارفی به معرفت» و «طرح‌واره‌های تصویری» بیش‌تر است و همین امر کاربرد آن‌ها در مطالعات میان‌رشته‌ای را شاخص می‌کند؛ اما استعاره‌های متمایز با توجه به تعلقشان به پارادایم‌های متفاوت می‌توانند در تولید معرفت جدید استفاده شوند. همین ظرفیت تعلق به پارادایم‌های مختلف است که کاربرد آن در مطالعات میان‌رشته‌ای را مهم می‌کند. درحقیقت، استعاره‌ای که با جداشدنش از یک پارادایم و انتقال به پارادایمی دیگر شکل می‌گیرد توانسته است به شکلی مقبول خود را در فضایی به‌غیراز خاستگاه اصلی‌اش جا بیندازد. همین امر موجب می‌شود که خصوصیات و ویژگی‌های دو پارادایم مختلف در آن جمع شده باشد. بنابراین، استعاره‌های متمایز ظرفیت دو پارادایم مختلف را در بر داشته است. ما نیز در مطالعات میان‌رشته‌ای همین موضوع را دنبال می‌کنیم. یعنی می‌خواهیم با استفاده از چنین ظرفیت‌هایی باب گفت‌وگو و ایجاد زبان مشترک میان دو علم را باز کنیم و از استعاره‌ها به‌منزله دریچه‌هایی برای ورود به زبانی دیگر استفاده کنیم.

مواردی هم‌چون میدان الکتریکی، جریان الکتریکی، و سیاه‌چاله که در قسمت قبل به آن‌ها پرداختیم نمونه‌های خوبی برای استعاره متمایز به حساب می‌آیند که با ورود خود به گفتمان مقصد کم‌کم از پارادایم اصلی خود فاصله گرفته و به پارادایم مقصد نزدیک شده‌اند

و هم‌اکنون استعاره‌ای غیرمتمایز به حساب می‌آیند؛ اما وجود ویژگی‌های اساسی استعاره در آن‌ها استفاده‌های میان‌رشته‌ای از آن‌ها را ممکن کرده است.

در مجموع، به نظر می‌رسد که استعاره‌ها به دلیل دربرداشتن مواردی شناختی، مانند نگرش دائرةالمعارفی و طرح‌واره‌های تصویری، بتوانند راهی مناسب و شایسته برای برقراری ارتباط میان‌رشته‌ای باشند و استفاده از عبارات استعاری بتواند برقراری ارتباط میان‌رشته‌ای را تسهیل کند. نگرش دائرةالمعارفی موجب می‌شود که معانی متعددی را در بر داشته باشند و به وسیله نگرش‌ها و پارادایم‌های مختلف بتوان معانی متفاوتی را از آن‌ها استخراج کرد. وجود طرح‌واره‌های تصویری در استعاره نیز آن‌ها را شاخص کرده است و امکان برقراری ارتباط میان‌رشته‌ای را میسر می‌کند.

هرقدر یک متن ظرفیت استعاری بیش‌تری داشته باشد، امکان استفاده‌های میان‌رشته‌ای از آن بیش‌تر خواهد بود و برعکس هرقدر یک متن از این لحاظ نقص داشته باشد، برقراری ارتباطات میان‌رشته‌ای با آن سخت‌تر خواهد بود. بنابراین، مطالعات قرآنی با توجه به ظرفیت بالای استعاری آن می‌تواند قابلیت استفاده بیش‌تری در مطالعات میان‌رشته‌ای داشته باشد. البته این کاربرد می‌بایست با توجه به ضوابط و معیارهای موجه آن صورت پذیرد. اینک به تبیین بیش‌تر این مطلب در مطالعات قرآنی می‌پردازیم.

۶. استعاره در قرآن کریم و مطالعات میان‌رشته‌ای

در قسمت پیش به تفصیل به توصیف استعاره و کاربرد آن در مطالعات میان‌رشته‌ای پرداختیم. براساس آنچه گفتیم، مشخص شد که به‌کاربردن استعاره می‌تواند ظرفیت استفاده از دیگر پارادایم‌ها را به خوبی ایجاد کند. کاربردهای استعاری هم‌چون دریچه‌ای برای ورود و استفاده از دیگر رشته‌ها خواهند بود و آثار و نتایج شاخص دیگر پارادایم‌ها را می‌توان درون پارادایم مقصد دید. چنین چیزی مؤید آن است که استعاره‌ها را می‌توان کلید برقراری ارتباط میان رشته‌های مختلف فرض کرد.

مسئله قرآن کریم نیز از این فرض مستثنا نیست و می‌توان با استفاده از چنین قاعده‌ای به برقراری ارتباط میان‌رشته‌ای میان علوم دیگر و مطالعات قرآنی مبادرت کرد. لیکن در ارتباط با این کتاب الهی توجه به نکته‌ای ضروری به نظر می‌رسد.

قرآن کریم بیش و پیش‌ازهمه متنی ادبی است که در این زمینه نیز مخاطبان و به‌خصوص ادبای عصر خود را به هم‌آوردی طلبیده است (بنگرید به بقره: ۲۳؛ طور: ۳۴؛

قصص: ۴۹؛ هود: ۱۳؛ یونس: ۳۸). همین امر موجب می‌شود که غالباً استعاره‌های قرآن را از نوع ادبی و یا دینی بدانیم.^۷ البته چنین چیزی با فرض وجود استعاره‌های علمی در آن منافاتی ندارد و باتوجه‌به مباحث پیشین که در ارتباط با استعاره بیان داشتیم می‌توان با نگرشی جدید به آیات قرآن استعاره‌هایی را یافت که به دست‌یابی به پژوهشی میان‌رشته‌ای کمک کنند؛ برای مثال، آیات بسیاری در قرآن کریم به‌کار رفته است که استعاره متمایز محسوب می‌شوند و اختلاف پارادایمی که در استعاره‌های متمایز از آن‌ها سخن رانندیم به‌وضوح در آن‌ها قابل مشاهده است و باتوجه‌به همین تمایز می‌توان از آن‌ها برای دست‌یابی به نتایج علمی بهره جست. آیات بسیار این‌چنینی را می‌توان مثال زد، از جمله: تکویر: ۱۸، یس: ۳۷، نمل: ۸۸، رعد: ۱۲، و ذاریات: ۲۴۷.

در آیاتی که گذشت بُعد استعاری کاملاً متمایز است و همین امر نیز ظرفیت استفاده‌های میان‌رشته‌ای را در آن‌ها افزایش می‌دهد. این جنبه قوی استعاری حتی در مواردی که به‌ظاهر استعاره‌ای دیده نمی‌شود نیز قابل ملاحظه است؛ برای مثال، در آیه «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ...» (الرعد: ۲) به‌ظاهر استعاره‌ای وجود ندارد، لیکن واضح است که خداوند در این آیه شریفه خلقت را به ساختن یک ساختمان تشبیه کرده و از آن به استعاره یاد کرده است. الفاظی مانند: «رفع» و «عمد» نیز قرینه‌ای مبنی بر استعاری بودن آن است. این کاربرد استعاری موجب شده است که راه برای ورود مباحثی علمی مانند «قانون جاذبه» باز شود. آنچه این‌جا امکان و ظرفیت ارتباط میان‌رشته‌ای را پدید آورده کیفیت استعاری کلام است. نگرش دائرةالمعارفی موجود در این استعاره به تسریع تحقق پیوند میان‌رشته‌ای کمک می‌کند. دیگر آیات پیش‌گفته و آیات هم‌سنخ آن‌ها را نیز می‌توان به همین شکل تبیین کرد.

بنابراین، برخی اوقات استعاره‌های غیرمتمایز نیز کلید ورود مباحث میان‌رشته‌ای به ساحت مطالعات قرآنی بوده است. تشخیص استعاری بودن کلام در این موارد کار ساده‌ای نیست و به تعمق زیادی در آیات نیاز دارد. آنچه در این‌جا نقش اصلی را بازی می‌کند مهارت مفسر است. مفسر در این موارد می‌تواند با استفاده از قابلیت‌های استعاره تبیینی از آیات ارائه کند که امکان برقراری ارتباط میان‌رشته‌ای را مهیا سازد. این امر موجب می‌شود که فراگیری این نوع از استعاره در متون فراوان شود و کاربرد بیش‌تری برای پژوهش‌گر داشته باشد. بنابراین، می‌بایست توجه بیش‌تری بر این نوع داشته باشیم و پژوهش‌گران حوزه مطالعات میان‌رشته‌ای را به بهره‌برداری از آن توصیه کنیم. اینک با بیان یک شاهد مثال بسیار مهم به بیان تفصیلی این‌گونه می‌پردازیم.

واژه «شاکله» که در آیه ۸۴ سوره اسراء، «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ»، آمده است، تاکنون بسیار مورد نظر مفسران بوده و اختلاف نظر فراوانی نیز در تفسیر آن رخ داده است. این اختلاف به حدی است که تا چهارده رأی برای تفسیر این واژه بیان شده است. برخی از این تفاسیر عبارت است از:

- «اشتباه»^{۱۳} (ثعلبی، ۱۴۲۲: ج ۶، ۱۳۰؛ رازی، ۱۴۰۸: ج ۱۲، ۲۸۲)،
 «توان و طاقت»^{۱۴} (کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ج ۱، ۶۲۸؛ کاشانی، ۱۳۳۶: ج ۵، ۳۰۱)،
 «علامت»^{۱۵} (رضی، بی تا: ۲۰۴)،
 «سرنوشت الهی»^{۱۶} (سلمی، ۱۳۶۹: ج ۱، ۱۱۹)،
 «آنچه فرد شایسته آن است»^{۱۷} (آندلسی، ۱۴۲۲: ج ۳، ۴۸؛ ثعلبی، ۱۴۱۸: ج ۳، ۴۹۴)،
 «دین»^{۱۸} (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۱۵، ۱۰۴؛ ثعلبی، ۱۴۲۲: ج ۶، ۱۳۰)،
 «عادت»^{۱۹} (طوسی، بی تا: ج ۶، ۵۱۴؛ جرجانی، ۱۳۷۷: ج ۵، ۳۳۵)،
 «طریقت و حالت»^{۲۰} (مجلسی، بی تا: ۴۷)،
 «ملکه»^{۲۱} (جرجانی، ۱۳۷۷: ج ۵، ۳۳۵؛ کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ج ۱، ۲۵۶)،
 «ناحیه»^{۲۲} (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۱۵، ۱۰۴)،
 «طبیعت»^{۲۳} (فراء، بی تا: ج ۳، ۱۵۸؛ سمرقندی، بی تا: ج ۲، ۳۲۷؛ قشیری، بی تا: ج ۲، ۳۶۷)،
 «نیت»^{۲۴} (فراء، بی تا: ج ۳، ۱۵۸؛ ثعلبی، ۱۴۱۸: ج ۶، ۱۳۰؛ کلینی، ۱۳۶۵: ج ۲، ۱۶؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ج ۳، ۲۱۴؛ بحرینی، ۴۱۶: ج ۳، ۵۸۱؛ گنابادی، ۱۴۰۸: ج ۴، ۴۹۹)،
 «آنچه جوهر نفس و یا اقتضای روح است» (رازی، ۱۴۲۰: ج ۲۱، ۳۰).

بررسی و خوانش اهم این نظرها نشان می‌دهد که چگونه ظرفیت استعاری واژه‌ای می‌تواند راه ورود و برقراری ارتباط میان رشته‌ای با دیگر رشته‌ها را باز کند. در این جا بدون پیش فرض استعاری بودن واژه شاکله نمی‌توان معانی‌ای را برای آن متصور دانست که بتوانند ارائه‌دهنده تفسیری میان رشته‌ای از آیات باشند. «نگرش دائرةالمعارفی معرفت» و هم‌چنین «طرح‌واره‌های تصویری» مهم‌ترین خصوصیات شناختی‌اند که سببی برای ایجاد معانی استعاری مختلف برای واژه «شاکله» شده‌اند. هم‌چنین موجب شده‌اند برداشت‌های استعاری مفسران درباره این واژه امکان گفت‌وگوی میان رشته‌ای را پدید آورد. درحقیقت، وجود طرح‌واره تصویری بالا — پایین درباره واژه شاکله^{۲۵} موجب شده است معنای استعاری بر معنای حقیقی آن اولویت پیدا کند. هم‌چنین نگرش دائرةالمعارفی به این واژه نیز موجب شده است مفسران با رویکردها و پیش فرض‌های مختلف معانی استعاری

متفاوتی را از آن استخراج کنند. در کنار هم قرار گرفتن این عوامل موجب می‌شود ظرفیت گفت‌وگوی میان‌رشته‌ای بالایی در این آیه پدید آید. اینک تفصیل بیش‌تری در ارتباط با مهم‌ترین نظریات پیش‌گفته می‌آوریم تا نقش استعاره را در برقراری ارتباط میان‌رشته‌ای بیش‌تر تبیین کنیم:^{۲۶}

۱. **طریقت**: برخی مفسران سه واژه نسبتاً مترادف با «جدیله»، «ناحیه»، و «طریقت» را در تفسیر شاکله به‌میان آورده‌اند. «جدیله» در لغت به‌معنای راه، روش، شباهت، قبیله، ناحیه، تعمیم جدلی، عزم، و جزم آمده است (ابن منظور، ۱۴۱۴: ج ۱۱، ۱۰۶). ناحیه نیز به‌معنای جانب، طرف، جهت، و سوی آمده است (همان: ج ۱۵، ۳۱۳). در تفسیر *مقاتل* (۱۴۲۰: ج ۲، ۵۴۷) «علی شاکلته» به «علی جدیلة التي هو علیها» تفسیر شده است. بسیاری از مفسران مفهوم ناحیه را به‌جای جدیله از ابن‌عباس گزارش می‌کنند (برای نمونه بنگرید به فراء، بی‌تا: ج ۲، ۱۵۸؛ رضی، بی‌تا: ج ۱، ۳۸۹؛ طبری، ۱۴۱۲: ج ۱۵، ۱۰۴؛ ثعلبی، ۱۴۲۲: ج ۲، ۳۶۷). معنای ناحیه برای شاکله از مجاهد و قتاده نیز گزارش شده است (طبرسی، ۱۳۷۲: ج ۱۵، ۱۰۴؛ ابن‌عطیه، ۱۴۲۲: ج ۳، ۴۸۱). سیدرضی صراحتاً چنین معنایی از شاکله را کاربرد استعاری می‌داند (بی‌تا: ۲۰۴) و طوسی نیز با توجه به این کاربرد عبارت را چنین معنا می‌کند: «بر طریقه‌اش که با اخلاق وی مشاکل است» (بی‌تا: ج ۶، ۵۱۴). تفسیر شاکله به «طریقه فرد» که با خُلق او مشاکل است نزد بسیاری از متأخران نیز دیده می‌شود (برای نمونه بنگرید به طبرسی، ۱۳۷۷: ج ۲، ۳۴۳؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۲، ۶۹؛ جرجانی، ۱۳۷۷: ج ۵، ۳۳۳؛ کاشفی سبزواری، ۱۳۶۹: ج ۱، ۶۲۸). عامل اصلی در نظر گرفتن معنای استعاری «طریقت» برای «شاکله» وجود طرح‌واره تصویری بالا - پایین در این آیه است؛ توضیح آن‌که هم‌نشینی حرف «علی» در کنار «شاکله» معنای فوقیت و استعلائی انسان بر شاکله را به‌تصویر می‌کشد که موجب می‌شود نتوان به‌جز معنایی استعاری برای «شاکله» چیز دیگری در نظر گرفت. معنای «طریقت» نیز نزدیک‌ترین معنایی است که از این هم‌نشینی به‌دست می‌آید. بنابراین، کاربرد «علی» برای «شاکله» قرینه‌ای است بر استعمال استعاری آن. از آن‌جاکه انسان بر روی راه و طریق قرار می‌گیرد، با تشبیه شاکله به طریقت نیز گویی هرکسی بر روی شاکله خود قرار دارد. باین‌وصف، از نظر شناختی باید طریقت را مبدأ (source domain) و شاکله را مقصد (target domain) این استعاره در نظر گرفت. بی‌تردید نگاهی که در این باره صورت می‌پذیرد نیز باید از این دو حوزه مبدأ و مقصد تبعیت کند. «هرکسی مسیر حرکت خود را می‌پیماید»؛ این مهم‌ترین نگاهی است که درباره «طریقت» و «شاکله» می‌توان در نظر گرفت.

گزارشی که درباره این نگاهت استعاری شاکله مطرح شد می‌تواند مباحثی میان‌رشته‌ای در ارتباط با طریقه اخلاقی افراد و ارتباط آن با اعمالی را که انجام می‌دهند مطرح کند. در دوران معاصر ماهیت میان‌رشته‌ای «اخلاق» به شکل کاملاً پُررنگی مدنظر پژوهش‌گران میان‌رشته‌ای قرار گرفته است (Mitcham and Balsamo, 2010) و ارائه راه‌کاری مناسب برای حل مشکلات اخلاقی همواره دغدغه پژوهش‌گران بوده است. این مباحث کاملاً با حوزه‌هایی چون روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، و فلسفه درگیرند. بی‌تردید وجود دو ویژگی شناختی، طرح‌واره تصویری و استعاره، در واژه شاکله ظرفیت طرح چنین مباحث میان‌رشته‌ای را در این آیه پدید آورده است.

۲. توان و طاقت: کاشفی سبزواری (۱۳۶۹: ج ۱، ۶۲۸) و ملا فتح‌الله کاشانی (۱۳۳۶: ج ۵، ۳۰۱) قوت و طاقت را از جمله معانی شاکله برشمرده‌اند. به نظر نمی‌رسد که بتوان چنین معنایی را معنای حقیقی «شاکله» دانست و بهتر است که آن را به سبیل استعاره بدانیم. چنین معنایی از شاکله می‌تواند امکان طرح مباحثی فلسفی در زمینه طاقت را میسر کند. در این مباحث طاقت وصفی است که به مبدأ فعل در فاعل علمی و ارادی برمی‌گردد و درجات مختلفی دارد: طاقت زیاد که شخص بتواند با آن کارهای بزرگ انجام دهد، کارهایی که اکثر افراد از انجام دادن آن ناتوان باشند. چنین چیزی در تحلیل فیلسوفان نخستین معنای «قوه» است. قوه سپس در معنای مبدأ بر طاقت زیاد نیز به کار رفته است. این معنا در عرف متکلمان و فلاسفه قدرت نامیده می‌شود. قوه و طاقت در معنای نخست مترادف و در معنای دوم قوت مبدأ طاقت است (برای تحلیل فیلسوفان از معنای «قوه» بنگرید به ابن‌سینا، ۱۴۱۸: ۱۷۰؛ رازی، بی‌تا: ج ۲، ۳۷۹؛ صدرالمتألهین، ۱۳۸۰: ج ۳، ۲-۵) که بدون در نظر گرفتن معنای استعاری «توان و طاقت» برای «شاکله» ظرفیت برقراری ارتباطی این چنین با فلسفه وجود ندارد. مشخص است که نگرش دائرةالمعارفی برای ادراک این معنا از شاکله بسیار راه‌گشا بوده است و مفسران با پیش‌فرض‌های فلسفی توانسته‌اند چنین معنای استعاری‌ای را در نظر بگیرند. در این جا باید «توان و طاقت» را به‌مثابه حوزه مبدأ و «شاکله» را نیز به‌منزله حوزه مقصد در نظر گرفت. بنابراین، ویژگی‌هایی را که برای توان و قوه مدنظر است باید برای شاکله نیز در نظر گرفت. بنابراین، این سؤال مهم فلسفی که «قوه و طاقت چیست؟ و منشأ فعلی و فاعلی آن چیست؟» درباره شاکله نیز مطرح شده است.

توجه به این نکته ضروری است که ما در این جا فقط به دنبال ارائه الگوهای تأثیرگذار در تحقق یک پژوهش میان‌رشته‌ای هستیم و به‌درستی یا نادرستی پژوهش‌های انجام‌شده در

این حوزه توجهی نداریم. بررسی چنین موضوعی نیازمند پژوهش دیگری است و در این مختصر نمی‌گنجد. بنابراین، این‌که طرح چنین مباحث فلسفی در این آیه چه قدر صحیح است؟ یا داشتن چنین پیش‌فرض‌های فلسفی برای ورود به آیات قرآن تا چه میزان صحیح هستند؟ سؤالاتی است که باید به آن‌ها پاسخ گفت، اما پرداختن به چنین سؤالاتی با رویکرد این مقاله سازگار نخواهد بود.

۳. طبیعت: تفسیر شاکله به طبیعت، خلیقت، و جبلت بسیار رواج دارد. ابوزکریا (بی‌تا: ج ۳، ۱۵۸) و سمرقندی در بحر العلوم (بی‌تا: ج ۲، ۳۲۷) آن را از قتیبی گزارش می‌کنند و ثعلبی (۱۴۲۲: ج ۲، ۳۶۷) آن را از مجاهد، ابو عبیده، و قتیبی می‌آورد. قشیری نیز به همین تفسیر برمی‌گردد و با بیان چند داستان و مثل نشان می‌دهد که رفتار ظاهری آدمی از مودع باطن، سریره، جوهر، و طبیعت وی برمی‌خیزد (بی‌تا: ج ۲، ۳۶۷). طبرسی (۱۳۷۷: ج ۳، ۴۸۱) و ابن عطیه (۱۴۲۲: ج ۶، ۶۷۳) نیز این تفسیر را گزارش کرده‌اند. مفهوم طبیعت در تفسیر شاکله چالش‌های فراوانی را به‌میان آورده است؛ چالش‌هایی که کاملاً به سرشت میان‌رشته‌ای این معنای استعاره‌ای از «شاکله» اشاره دارد: «طبیعت» و «خلیقت» به‌معنای امر سرشتی است و آن را می‌توان به دو گونه امر جوهری و هیئت عَرَضی لحاظ کرد. حکما امر سرشتی جوهری را طبیعت می‌گویند تا آن را از هیئت‌های عارض مانند ملکه تمایز نهند. رازی بر این سنت بوده است که مفهوم طبیعت و خلیقت رایج نزد مفسران متقدم چون قتیبی، مجاهد، و ابو عبیده و مفسران پیرو آنان توسط فخر رازی به مفهوم جوهر نفس تعبیر شده است (۱۴۲۰: ج ۲۱، ۳۹۱). این تفسیر با چالشی روبه‌روست: طبیعت حقیقت مشترک نوعی است و اختصاص آن به فرد در «هرکسی بر وفق طبیعت خود عمل می‌کند» چه وجهی دارد؟ ملاصدرا توانسته است برپایه مبانی حکمت متعالیه این مسئله را به‌خوبی تبیین کند: «برمبنای مشاء وقتی از فرد انسانی سخن می‌گوییم یا مراد من نوعی است، که حقیقت مشترک بین همه افراد است و یا من شخصی است، که ناظر به مشخصات و عوارض است».

برمبنای حکمت متعالیه می‌توان علاوه بر من نوعی و من شخصی از من فردی نیز سخن گفت. تفسیر شاکله به من نوعی در واقع تحویل آن به طبیعت و ذات انسانی است و با ظاهر آیه ناسازگار است. تفسیر شاکله به خصوصیات من شخصی نیز پایگاه رفتاری را به امور عارضی ارجاع می‌دهد، اما تفسیر شاکله به بودن من، به‌معنای من فردی که همان جوهر نفس من است، پایگاه ژرف‌تری برای کنش آدمی به‌میان می‌آورد. قول به اصالت وجود و تشکیک آن می‌تواند رشد اخلاقی را براساس تکامل شاکله در مفهوم تکامل جوهری نفس

من ترسیم کند. این تکامل وجودی طریق، انگاره، حالت، و نیت فرد را دگرگون می‌کند و به تبع آن‌ها رفتار آدمی اصلاح می‌شود. مفهوم اصلاح رفتار در تکامل وجودی جوهر نفس هر فرد ریشه دارد. اگر شاکله را به معنای جوهر نفس هر فرد نتوان گرفت، چاره‌ای نیست که آن را برحسب خصوصیات شخصی تفسیر کرد. به همین سبب، بیضاوی در تفسیر «علی شاکلته» می‌گوید: «علی جوهر روحه و احوال التبعه لمزاج بدنه» (۱۴۱۸: ج ۳، ۳۶۷) تا شامل هر دو قول شود. بنابراین، اعتقاد به این‌که «شاکله» به معنای «جوهر روحی» است در حقیقت تفسیر دیگری از معنای «طبیعت» برای شاکله است.

در این جا نیز واضح است که چگونه نگرش دائرةالمعارفی به استعاره «شاکله» توانسته است کلیدی برای طرح گفت‌وگویی میان‌رشته‌ای حول قرآن کریم باشد. حوزه مبدأ در این استعاره را باید «طبیعت انسانی» در نظر گرفت؛ حوزه مقصد نیز «شاکله» است. تمام مباحث فلسفی که درباره «من نوعی و شخصی»، «جوهر نفس»، و «تکامل جوهری نفس» و ارتباط آن‌ها با «شاکله» مطرح شد از نگاشت ویژگی‌های «طبیعت» بر «شاکله» منتج شده است.

۴. حال و ملکه: معنای استعاری دیگری که برای شاکله مطرح شده حال و ملکه است. به نظر نمی‌رسد که بتوانیم چنین معنایی را کاربردی حقیقی برای «شاکله» بدانیم؛ زیرا حال و ملکه به هیچ وجه با آن ارتباط مستقیم لفظی ندارند. همین معنای استعاری راه را برای به میان آمدن بسیاری مباحث فلسفی و عرفانی باز کرده است. گفته شده است که یکی از معانی شاکله حالت است (مجلسی، بی تا: ۴۷). عادت در تحلیل فیلسوفان سبب شکل‌گیری ملکه نفسانی و رسوخ حالت و کیفیتی در نفس می‌شود. ملکه نفسانی را خلق یا سحیه نیز نامیده‌اند. مفسران به همین مناسبت مفهوم سحیه و خلق را همراه عادت در تفسیر شاکله آورده‌اند (جرجانی، ۱۳۷۷: ج ۵، ۳۳۵). گاهی نیز مفهوم اخلاق (جمع خلق) را در تفسیر شاکله آورده‌اند (شوکانی، ۱۴۱۴: ج ۳، ۳۰۱). ارتباط و پیوند مفهوم حالت و ملکه در این تفاسیر کاملاً مشهود است. حکما و فلاسفه چنین مبحثی را استفاده کرده‌اند و این تفسیر می‌تواند بانی برای ارتباط با مباحث فلسفی و عرفانی باشد.

از همین رو، محی‌الدین ابن عربی (۵۶۰-۶۳۸ ق) شاکله را به ملکه غالب تفسیر می‌کند: «شاکله یعنی خلیقت و ملکه غالب فرد که برخاسته از مقام اوست. اگر مقام فرد نفس باشد، شاکله وی مقتضای افعال طبیعی مانند اعراض در نعمت و یأس در عدم نعمت می‌شود [با لحاظ آیه پیشین] و اگر مقام فرد قلب باشد، در آن صورت شاکله وی سحیه فاضله است که فرد به مقتضای آن شکر می‌کند و صبر می‌ورزد» (۱۴۲۲: ج ۱، ۳۸۷). مؤلف محاسن التاویل نیز می‌گوید: «شاکله همان خلیقت و ملکه غالبی است که فرد بر آن است؛ این ملکه از

استعداد حقیقت فرد حاصل می‌شود» (قاسمی، ۱۴۱۸: ج ۶، ۵۰۰). در این میان، علامه طباطبایی آیه مورد بحث را بیان‌گر حال انسان پس از حصول شاکله و شخصیت خلقی فرد می‌داند. این شخصیت خلقی از مجموع غرایز فرد و عوامل بیرونی مؤثر در وی حاصل می‌شود؛ عواملی که فرد را به کنش خاصی برمی‌انگیزاند (۱۴۱۷: ج ۱۵، ۱۹۴). مؤلف *انوار درخشان* نیز همین معنا را به تعبیر دیگر می‌آورد: «شاکله از ماده شکل عبارت است از حالت درونی و روانی که در اثر خاطرات و ملکات در نفس انسانی رسوخ می‌کند و یا در اثر عوامل خارجی عارض شده و فعلیت روح و روان انسان می‌گردد». پس جوارحی محصول شاکله و صورت روانی، ملکه و حرکت قصدی فاعل است (حسینی همدانی، ۱۴۰۴: ج ۱۰، ۱۴۲). در نظرهای علامه طباطبایی و حسینی همدانی تفسیر از رویکرد فلسفی و عرفانی فاصله گرفته و تا حد زیادی به رویکردهای روان‌شناسانه نزدیک شده است. بنابراین، می‌توان این بُعد میان‌رشته‌ای را نیز در این جا بررسی کرد.

مفسرانی که شاکله را به معنای ملکه و شخصیت خلقی دانسته‌اند، در خصوص عوامل مؤثر در آن نیز سخن گفته‌اند. حاصل سخن این است که ملکه و خُلق آدمی برپایه دو امر بزرگ حاصل می‌شود: آنچه با وراثت به او می‌رسد و آنچه در محیط درمی‌یابد. هیئت طبیعی به تعبیر فارابی و ظرفیت ژنومی به تعبیر دانشمندان اپیژنتیک و آنچه فرد از طریق تکرار رفتار، ممارست، و عادت در خود ایجاد می‌کند.

بر اساس آنچه بیان شد، تفسیر شاکله به ملکه سبب می‌شود تا از آیه «قل کل يعمل علی شاکلته» چند بهره در علوم ببریم:

- الف) درمان رفتارهای ناروا را می‌توان از طریق کاستن و زدودن ملکات رذیله انجام داد؛
- ب) رشد و کمال اخلاقی را می‌توان از طریق تقویت ملکات فاضله میسر کرد؛
- ج) در گزینش و انتصاب افراد می‌توان دامنه ملکات مناسب با شغل را سنجید و افراد مناسب (به لحاظ ملکات) را برای مشاغل مناسب گماشت؛
- د) با شناخت ملکات افراد می‌توان کنش آنان را در موقعیت‌های مختلف پیش‌بینی کرد و بر اساس این پیش‌بینی به مدیریت موقعیت دست یافت.

ملکه و سجیه را نوعی «بند» نیز می‌توان دانست. ملکه پرخاش‌گری گویی بندی است که فرد را اسیر کرده و او را به پرخاش کردن مقید کرده است. راغب اصفهانی (د ۵۰۲ ق) می‌گوید: اصل مشکله از شکل به معنای بند کردن حیوان است و شکال چیزی است که حیوان را به وسیله آن می‌بندند. شاکله در «قل کل يعمل علی شاکلته» یعنی سجیه‌ای که فرد را می‌بندد. راغب چیرگی ملکه و سجیه را بر رفتار فرد در کتاب *دیگرش الذریعه الی*

مکارم الشریعه به تفصیل آورده است و به همین سبب به آن ارجاع می‌کند (۱۴۱۲: ۲۶۶). در این جا نیز واضح است که حوزه مبدأ برای استعاره «حال و ملکه» و حوزه مقصد نیز «شاکله» است. تمامی مباحثی هم که ناظر به «شخصیت خلقی و خلقی» و «عوامل فردی و اجتماعی تأثیرگذار بر شکل‌گیری این دو شخصیت» هستند از طریق نگاهت ویژگی‌های «حال و ملکه» بر «شاکله» به دست آمده است. چنین مباحث میان‌رشته‌ای حول واژه «شاکله» با تفسیر استعاری از آن امکان‌پذیر است و آنچه توانسته امکان این امر را برای ما میسر سازد، استفاده از خصوصیت زبان‌شناختی استعاره است.

۷. نتیجه‌گیری

زبان‌شناسی شناختی که به مطالعه زبان، سیستم‌های مفهومی، شناخت انسانی، و تفسیر عمومی معنا می‌پردازد بر این پیش‌فرض مبتنی است که مفاهیم به شکل واحدهای جداافتاده و ایزوله در ذهن قرار ندارند، بلکه فقط به وسیله بافت ساختارهای معرفتی پیش‌فرض در ذهن درک می‌شوند. همین امر نیز اهمیت سه مقوله «نگرش دائرةالمعارفی به معرفت»، «طرح‌واره‌های تصویری»، و «استعاره» را به خوبی به نمایش می‌گذارد. این مقولات نیز متن را با ویژگی‌هایی هم‌چون ابهام، غرابت، سیالیت معنا، و ظرفیت پذیرش معانی مختلف قادر می‌سازند امکان پذیرش گفت‌وگوی میان‌رشته‌ای داشته باشد. برخی نظریه‌پردازان میان‌رشته‌ای، به صراحت، این ویژگی‌ها را به منزله هسته مرکزی میان‌رشته‌ای مطرح کرده‌اند. کنارهم قرار گرفتن این ویژگی‌ها در کنار نگاهت که میان حوزه مبدأ و مقصد در استعاره صورت می‌پذیرد، فرایند تلفیق میان‌رشته‌ای را تکمیل می‌کند.

در گام بعد، با بررسی موردی آرای مطرح‌شده در ارتباط با واژه «شاکله» در قرآن کریم توانستیم این مطلب را نشان دهیم که فارغ از درستی یا نادرستی هریک از آرای که بیان کردیم، آنچه ظرفیت تفسیر میان‌رشته‌ای را پدید آورده، برداشتی استعاری از آیه ۸۴ سوره اسراء است. «نگرش دائرةالمعارفی به معنا» و «طرح‌واره‌های تصویری» از مهم‌ترین ویژگی‌های شناختی به حساب می‌آیند که استعاره را برای برقراری ارتباط میان‌رشته‌ای آماده می‌کنند. این مطلب به خوبی اثبات می‌کند که استعاره ظرفیت بالایی را برای پژوهش میان‌رشته‌ای و برقراری ارتباط میان رشته‌های مختلف و به خصوص میان قرآن کریم و دیگر علوم می‌تواند ایجاد کند. البته ادبی بودن زبان قرآن

و استفاده حداکثری این کتاب الهی از این صنعت کار را برای بهره‌بردن از استعاره راحت‌تر می‌کند و نیز موجب می‌شود که آیات بیش‌تری برای پژوهش‌های میان‌رشته‌ای در اختیار پژوهش‌گران باشد.

تفسیر شاکله به «طریقت»، «توان و طاقت»، «طبیعت»، و «حال و ملکه» به دلیل ماهیت استعاری «شاکله» میسر شده است؛ آنچه موجب شده است معانی استعاری متفاوتی از این واژه در نظر گرفته شود در نظر داشتن «نگرش دائرةالمعارفی به معرفت» است. در این الگو، واژه امکان‌بازنمایی معانی مختلف را دارد و این پیش‌فرض‌های پژوهش‌گر است که موجب می‌شود یک معنا گزیده و در نظر گرفته شود. وجود «طرح‌واره تصویری» بالا و پایین نیز یکی دیگر از الگوهای شناختی موجود در این آیه است که ماهیت استعاری آن را قوت بخشیده است. وجود مجموع این عوامل پیرامون واژه شاکله سبب شده است امکان ورود مباحث میان‌رشته‌ای در حوزه‌های مختلفی چون روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، و فلسفه در تفسیر این آیه میسر شود. با استفاده از این الگوها می‌توان به شکلی صحیح الفاظی را که ظرفیت میان‌رشته‌ای بالایی دارند شناسایی کرد و از آنها به‌منزله دریچه ورود به مباحث میان‌رشته‌ای استفاده کرد. با چنین فرضی است که کاربرد استعاره از زیباشناختی فراتر رفته است و استفاده‌های معرفت‌شناختی مؤثری از آن صورت می‌پذیرد.

پی‌نوشت‌ها

۱. در نگاه درجه‌اول به یک پژوهش پژوهش‌گر بر آن است تا به توسعه یا تولید علم در آن حوزه بپردازد، اما پژوهشی با نگاه درجه‌دوم غالباً با روشی پدیدارشناسانه به علم موردنظر می‌نگرد و بر آن است تا به شناختی بهتر از آن دست یابد.
۲. برای آشنایی با رویکردهای متفاوت مفسران به واژه «شاکله» به قسمت تفسیری همین مقاله رجوع کنید.
۳. برای توضیحات تفسیری بیش‌تر به بخش تفسیری همین مقاله رجوع کنید.
۴. برای مثال، بخش ششم کتاب راه‌نمای فلسفه علم به تفصیل به بحث مدل، تشبیه، و استعاره و نقش آن‌ها در پیوندهای بین‌اعلومی پرداخته است (see Machamer and Silberstein, 2002).
۵. برای تفصیل بیش‌تر درباره محتوای قرآنی بنگرید به بخش قرآنی همین مقاله.
۶. در راه‌نمای فلسفه علم بلک ول (*The Blackwell Guide to the Philosophy of Science*) غیرمستقیم به این مفهوم اشاره شده است و مفهوم‌سازی «استعاره متمایز و غیرمتمایز» را مؤلفان این مقاله انجام داده‌اند.

۷. استعاره گونه‌هایی چون ادبی، علمی، عرفی (در زندگی روزمره)، و دینی (در ادیان و مذاهب) دارد.
۸. وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ.
۹. و آیه لهم الليل نسلخ منه النهار فاذا هم مظلمون.
۱۰. و تری الجبال تحسبها جامده وهی تمرر السحاب. به دلیل قرابت زیاد تشبیه با استعاره و هم‌چنین کارکرد یک‌سان هر دوی آن‌ها در مطالعات میان‌رشته‌ای این آیه و آیات نظیر آن، که در نگاهی دقیق تشبیه می‌باشند نیز، در بحث ما مفید خواهند بود.
۱۱. اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهُ.
۱۲. وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَأَنَا لَمُوسِعُونَ.
۱۳. براساس این تفسیر، معنای «کل يعمل علی شاکلته» این است که: هرکسی براساس اشتباهی که می‌کند عمل می‌کند.
۱۴. هرکسی براساس توان و طاقت خود عمل می‌کند.
۱۵. هرکسی بر وفق دلالت و علامتی که از ادله و امارات برای وی نصب شده و به‌وسیله آن راه‌نمایی شده است عمل می‌کند.
۱۶. شاکله در این معنا آن چیزی است که خداوند در سر خود آن را تقسیم کرده و به هرکس هرچه قسمت بوده داده است. به نظر می‌رسد که چنین معنایی موهم جبر است.
۱۷. انسان‌ها برحسب شایستگی خود عمل می‌کنند.
۱۸. هرکس براساس دین خود عمل می‌کند.
۱۹. شاکله یعنی عادت‌ی که فرد بر آن الفت می‌گیرد.
۲۰. هرکس براساس حالت و طریقت خود عمل می‌کند.
۲۱. هرکسی براساس آنچه در او ملکه و عادت شده است عمل می‌کند.
۲۲. به‌معنای جانب، طرف، جهت، و سوی.
۲۳. هرکس براساس طبیعت خود عمل می‌کند.
۲۴. هرکس براساس نیت خود عمل می‌کند.
۲۵. به‌کاررفتن «علی» در کنار «شاکله» چنین تصویر می‌کند که هر شخصی بر روی شاکله خود قرار دارد. چنین چیزی را در علم بلاغت با عنوان «تخییل» مطرح می‌کنند.
۲۶. خاطر نشان می‌کنیم که پرداختن به همه این نظرها نیازمند پژوهش مستقل دیگری است و در این جستار نمی‌گنجد. بنابراین، از میان چهارده رأی گفته‌شده درباره این واژه فقط چهار رأی که زمینه میان‌رشته‌ای در آن‌ها پُررنگ‌تر است بررسی می‌شوند.

کتاب‌نامه

قرآن کریم.

- آندلسی، ابن عطیه (۱۴۲۲ ق). *المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن عربی، محی‌الدین (۱۴۲۲ ق). *تفسیر ابن عربی*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ ق). *لسان العرب*، بیروت: دار صادر.
- ابوعلی سینا، شیخ‌الرئیس (۱۴۱۸ ق). *الهیات من کتاب الشفا*، تحقیق: حسن‌زاده آملی، حوزه علمیه قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- ایزوتسو، توشیهیکو (۱۳۶۰). *ساختمان معنایی مفاهیم اخلاقی — دینی در قرآن*، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: قلم.
- ایزوتسو، توشیهیکو (۱۳۶۱). *خدا و انسان در قرآن*، ترجمه احمد آرام، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- بحرینی، سیدهاشم (۱۴۱۶ ق). *البرهان فی تفسیر القرآن*، تهران: بنیاد بعثت.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر (۱۴۱۸ ق). *انوار التنزیل و اسرار التاویل*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- ثعالبی عبدالرحمن (۱۴۱۸ ق). *جواهر الحسان فی تفسیر القرآن*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق (۱۴۲۲ ق). *الکشف و البیان عن تفسیر القرآن*، بیروت: داراحیاء التراث.
- جرجانی، ابوالمحاسن (۱۳۷۷ ش). *جلاء الأذهان و جلاء الأحزان*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- حسینی همدانی، سیدمحمدحسین (۱۴۰۴ ق). *انوار درخشان*، تهران: کتاب‌فروشی لطفی.
- دباغ، حسین (۱۳۹۳). *مجاز در حقیقت: ورود استعاره‌ها در علم*، تهران: هرمس.
- درزی، قاسم (۱۳۹۳). «روش‌شناسی مطالعات بین‌رشته‌ای در علوم انسانی و مطالعات قرآنی»، رساله دکتری، دانشکده الهیات، دانشگاه تهران.
- درزی، قاسم و احمد پاکتچی (۱۳۹۳). «نقش ترجمه فرهنگی در مطالعات میان‌رشته‌ای با تأکید بر نشانه‌شناسی فرهنگی»، فصل‌نامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، سن ۶، ش ۴ (پیاپی ۲۴).
- رازی، ابوالفتوح حسین بن علی (۱۴۰۸ ق). *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
- رازی، فخرالدین (بی‌تا). *المباحث المشرقیه فی علم الهیات و الطبیعیات*، قم: مکتبه بیدار.
- رازی، فخرالدین (۱۴۲۰ ق). *مفاتیح الغیب*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- زمخشری، محمود (۱۴۰۷ ق). *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت: دارالکتب العربی.
- سلمی، محمد بن حسین (۱۳۶۹). *حقائق التفسیر*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- سمرقندی، نصر بن محمد (بی‌تا). *بحرالعلوم*، بی‌جا.
- سیدرضی، ابوالحسن (بی‌تا). *تلخیص البیان عن مجازات القرآن*، بی‌جا.
- شوکانی، محمد (۱۴۱۴ ق). *فتح القادیر*، بیروت: دار ابن کثیر؛ دارالکلم الطیب.
- صدرالمآلهین (۱۳۸۰). *اسفار*، ج ۳، ترجمه محمد خواجوی، تهران: مولی.

طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۴۱۷ ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: ناصرخسرو.

طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۷). *تفسیر جوامع الجامع*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم.

طبری، ابوجعفر (۱۴۱۲ ق). *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دارالمعرفه.

طوسی، محمد (بی تا). *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

فراء، ابوزکریا (بی تا). *معانی القرآن*، مصر: دارالمصریه للتألیف و ترجمه.

قاسمی، محمد جمال‌الدین (۱۴۱۸ ق). *محاسن التاویل*، بیروت: دارالکتب العلمیه.

قائم‌نیا، علیرضا (۱۳۸۹). *بیولوژی نصر*، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

قائم‌نیا، علیرضا (۱۳۹۰). *معناشناسی شناختی قرآن*، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

قشیری، عبدالکریم بن هوازن (بی تا). *لطایف الاشارات*، مصر: هیئة المصریة العامه للکتاب.

کاشانی، ملافتح‌الله (۱۳۳۶). *تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین*، تهران: کتاب‌فروشی محمدحسن علم.

کاشفی سبزواری (۱۳۶۹). *مواهب علیہ*، تهران: سازمان چاپ و انتشارات اقبال.

کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵). *الکافی*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

گنابادی سلطان محمد (۱۴۰۸ ق). *تفسیر بیان السعاده فی مقامات العبادة*، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

مجلسی، محمدباقر (بی تا). *عین الحیات*، مشهد: آستان قدس رضوی.

مقاتل بن سلیمان (۱۴۲۳ ق). *تفسیر مقاتل بن سلیمان*، بیروت: دار احیاء التراث.

Achinstein, P. (1968). *Concepts of Science*, Baltimore, Maryland: John Hopkins Press.

Black, M. ([1977] 1993). "More about Metaphor", in: A. Ortony (ed.), *Metaphor and Thought*, Cambridge: Cambridge University Press.

Bromme, R. (2000). "Beyond One's Own Perspective: The Psychology of Cognitive Interdisciplinarity", in: P. Weingart and N. Stehr (eds.), *Practising Interdisciplinarity*, Toronto: Toronto University Press.

Clausner, Timothy C. and William Croft (1999). "Domains and Image Schemas", in: *Cognitive Linguistics* 10-1.

Evans, V., B. Bergen, and Joerg Zinken (2007). "The Cognitive Linguistics Enterprise: An Overview", in: V. Evans, B. Bergen, and Joerg Zinken (eds.), *The Cognitive Linguistics Reader: Advances in Cognitive Linguistics*, London: Equinox Publishing Ltd.

- Fauconnier, G. and M. Turner (2002). *The Way We Think: Conceptual Blending and the Mind's Hidden Complexities*, New York: Basic Books.
- Fauconnier, Gilles (2006). "Cognitive Linguistics", *Encyclopedia of Cognitive Science*, Published Online: 15 JAN.
- Gentner, Dedre (1982). "Are Scientific Analogies Metaphors", in: David S. Miall (ed.), *Metaphor: Problems and Perspectives*, Harvester Press Ltd.
- Lakoff, George and Mark Johnson (1980). *Metaphors We Live By*, Chicago: University of Chicago Press.
- Lakoff, George (1987). *Women, Fire and Dangerous Things: What Categories Reveal about the Mind*, Chicago: University of Chicago Press.
- Lakoff, George (1993). *The Contemporary Theory of Metaphor*, Cambridge University.
- Langacker, R. (1987). *Foundations of Cognitive Grammar*, Vol. I, Stanford: Stanford University Press.
- Langacker, Ronald W. T. *The Conceptual Basis Of Grammatical Structure*, University Of California, San Diego: <http://lrc.cornell.edu/events/past/Georgetown/langacker.pdf>
- Machamer, Peter and Michael Silberstein (2002). *The Blackwell Guide to the Philosophy of Science*, Chapter 6. Models, Metaphors and Analogue.
- Mandler, J. (1992). "How to Build a Baby II", *Conceptual Primitives, Psychological, Review*, 99.
- Martin, J. and R. Harre (1982). "Metaphor in Science", in: D. S. MiaU (ed.), *Metaphor*, Sussex: The Harvester Press.
- Mitcham, Carl and Anne Balsamo (2010). *Ethics, The Oxford Handbook of Interdisciplinarity*, edited by Julie Thompson Klein and Carl Mitcham.
- Nikitina, Svetlana (2005). "Pathways of Interdisciplinary Cognition Cognition and Instruction", *Cognition and Instruction*, Vol. 23, No. 3.